جلسه 62- 1304

**دو‌شنبه - 06/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به فرمایش مرحوم آخوند در حاشیه رسائل بود، ایشان فرمود کل شئ نظیف مفادش هم طهارت واقعیه هست و هم قاعده طهارت، و حتی تعلم انه قذِر مفادش استصحاب طهارت است.

و این مطلب مطلب عجیبی است، چون ظاهر کلام ایشان این است که حتی اگر این غایت نباشد، فقط کل شئ نظیف در خطاب بیاید بشود از این جمله هم حکم ظاهری استفاده کرد و هم حکم واقعی، به این تقریب که کل شئ نظیف یک عموم افرادی دارد شامل ذوات اشیاء می شود، واین می شود مفادش طهارت واقعیه ذوات اشیاء مثل آب، تراب، خلّ، واطلاق احوالی دارد نسبت به فرض شک در طهارت واقعیه آن، الماء المشکوک الطهارة طاهر، الخل المشکوک الطهارة طاهر، آنوقت الخمر المشکوک الطهارة این هم طاهرٌ، ودلیل «الخمر نجس» مفادش نجاست واقعیه خمر است، تنافی ندارد با این بخش از عموم کل شئ طاهر که مفادش این است که الخمر المشکوک الطهارة طاهر که حالا یا شک در طهارت آن به نحو شبهه موضوعیه است که می شود الخمر المشکوک الخمریة طاهرٌ یا به نحو شبهه حکمیه است که می شود الخمر المشکوک النجاسة و الطهارة طاهرٌ، طبق بیان ایشان که کل شئ طاهر عموم افرادی و اطلاق احوالی دارد و به لحاظ اطلاق احوالی شامل شئ مشکوک الطهارة و النجاسة الواقعیه می شود، ونتیجه این اطلاق احوالی این هست که شامل خمر هم بشود، خمر در حالی که مشکوک الخمریه است یا مشکوک النجاسة است طاهرٌ طبق عموم کل شئ طاهر، وآن دلیل «الخمر نجسٌ» که تنافی با این ندارد، چون «الخمر نجسٌ» نجاست واقعیه را ثابت می کند در مطلق خمر ولو خمر مشکوک الخمریة و النجاسة، اما «کل شئ نظیف» اثبات می کند جامع طهارت را برای این خمر مشکوک الخمریة و النجاسة، بلکه به تعبیر مرحوم آخوند چون در موضوعش شک اخذ شده خودش هم ظهور دارد در طهارت ظاهریه.

این یک مطلب عجیبی است، خوب در همه خطابهای حکم واقعی این بیان ایشان قابل تکرار هست، مثلا اکرام کل عالم واجب با اکرام العالم الفاسق حرام، همین بیان ایشان قابل تکرار است، که این اکرام کل عالم واجبٌ اطلاق احوالی اش شامل آن عالم فاسقی که مشکوک الفسق است می شود، یا شامل آن عالم فاسقی که معلوم الفسق است ولی مشکوک الحرمة است می شود، واز طرف دیگر اکرام العالم الفاسق حرامٌ هم با او تنافی ندارد، چون «اکرام العالم الفساق حرامٌ» حرمت واقعیه را اثبات می مند، تنافی ندارد با وجوب ظاهری در مورد عالم مشکوک الفسق یا عالم معلوم الفسق و مجهول الحرمة برای کسی که حرمت اکرام عالم فاسق را نداند.

و این خلاف ارتکاز قطعی عرفی است که مفاد خطاب عام مثل مفاد خطاب خاص هر دو حکم واقعی هستند، چه فرق است بین اکرام کل عالم واجب با کل شئ طاهر یا الماء طاهر، همه اینها مفادشان حکم واقعی است، وحمل آن بر جامع بین حکم واقعی و حکم ظاهری این خلاف مرتکز قطعی عرفی است، وعمده اشکال به صاحب کفایه همین هست.

مرحوم صاحب کفایه چرا فرمود که کل شئ نظیف مفادش طهارت واقعیه است وبه خاطر اطلاق احوالی طهارت ظاهریه را هم در حاشیه رسائل فهمید؟ اصل این فکر که کل شئ طاهر را در مقام بیان طهارت واقعیه ایشان دیده است چه در کفایه چه در حاشیه رسائل، فقط فرقش این است که در حاشیه رسائل به اطلاق احوالی کل شئ طاهر هم تمسک کرده برای اثبات طهارت شئ مشکوک الطهارة واز آن طهارت ظاهریه نتیجه گرفته است، ولی به لحاظ عموم افرادی ایشان معتقد است که کل شئ طاهر افاده طهارت واقعیه می کند، چرا؟

سرّ این اشتباه این بود که ایشان حتی تعلم انه قذر را گفت نمی شود قید شئ باشد، بلکه باید قید حکم باشد نه قید شئ که موضوع است، پس شئ مطلق است، نه شیئی که لاتعلم انه قذِرٌ تا بشود قاعده طهارت، نه، مطلق شئ موضوع است برای قاعده طهارت، ولذا گفت مگر می شود مطلق شئ موضوع طهارت باشد و این را به معنای طهارت واقعیه نگیریم.

این اشتباه جوابش این است که ما قبول داریم که شئ قابل این نیست که غایت که حتی تعلم انه قذرٌ هست رجوع به آن بکند، چه فرق می کند شما بگوئید شئ یا بگوئید زید، زید قائم الی اللیل یا زید قائم حتی اللیل، خوب این الی اللیل به زید بر نمی گردد این واضح است، حالا این الی اللیل یا حتی اللیل قید محمول است که قائم هست، یا قید آن نسبت حملیه است کما هو الظاهر، ولی مسلم قید موضوع نیست، این مطلب درستی است.

اینکه در کتاب اضواء وآراء می خواهند بگویند که شئ فرق می کند با عنوانهای اولی، شئ یک عنوان انتزاعی است، می تواند حتی تعلم انه قذرٌ برگردد به خود شئ که الشئ حتی تعلم انه قذرٌ طاهر، نه این به نظر عرفی نمی آید، درست است که شئ عنوان انتزاعی است ولی شئ هم مثل بقیه عنوانهای عام مثل العالم واجب الاکرام مادام عادلا، ظاهر این است که مادام عادلا قید نسبت است، نسبت حملیه وجوب اکرام که حمل شد بر عالم این مقید و مغیاة هست به مادام عادلا، العالم واجب الاکرام الی ان یخرج من بیتک.

خوب این خلاف ظاهر است که الی یخرج من بیتک قید عالم باشد، این یا قید واجب الاکرام است که محمول است یا قید نسبت حملیه است کما هو الظاهر، قید عالم نیست، شئ هم یک عنوان عام است، چه فرق می کند.

پس این مطلب که در جواب صاحب کفایه بگوئیم که آقا شئ عنوان انتزاعی است و می تواند حتی تعلم انه قذرٌ تقیید شئ باشد آنوقت مفادش می شود قاعده طهارت، می شود الشئ الذی لاتعلم بانه نجس طاهر، این قاعده طهارت است، نه این درست نیست، عرض کردم خلاف ظاهر عرفی است که بخواهیم این قید را به موضوع برگردانیم هر چند موضوع کلی قابل تقیید باشد، چون وصف کلی نیست، کلی با وصف خودش تقیید می شود نه با این زمان، شئ کلی است مثل العالم، ولی کلی با وصف آن تقیید می شود نه با اینکه بگوئیم کل شئ طاهر الی ان تعلم انه قذر که این الی ان تعلم انه قذر تقیید شئ است.

ولکن اشکالی که به صاحب کفایه وارد است این است که آقا در خطاب شکی نیست که این حتی تعلم انه قذر این قید نسبت حملیه است یا قید محمول است، ولی اولا: این با قاعده طهارت هم می سازد، واتفاقا تناسب این خطاب با قاعده طهارت است، هر شیئی پاک است تا زمانی که بدانی نجس است، این لسان لسان بیان طهارت ظاهریه است، برای بیان طهارت واقعیه که نمی گویند هر چیزی پاک است بعد فرض کنند که بعضی چیزها نجس است، چون حتی تعلم انه قذر یعنی ممکن است این شئ قذر ونجس باشد، پس برخی از چیزها نجس هستند ولی ممکن است شما آن را ندانید، همزمان با اینکه قبول می کنیم بعضی از چیزها نجس هستند بیائیم بگوئیم هر چیزی پاک است، این عرفیت ندارد، بحث بیان طهارت واقعیه کل شئ هست، این با فرض اینکه برخی از اینها نجس هستند سازگار نیست.

پس اولا: این لسان لسان طهارت واقعیه نیست که بگوید هر چیزی پاک است و بعد در کنارش فرض کند که بعضی چیزها نجسند.

{سؤال: شاید به صیغه ماضی بوده یعنی قذُرَ بوده است؟ جواب: اگر به صیغه ماضی هم باشد پس شما می خواهید بیان کنید هر چیزی طهارت اصلیه دارد تا اینکه بدانی بر او نجاست عارض شده است، باز هم این بیان عرفی نیست، چرا؟ برای اینکه این نجاست عرضیه از کجا ناشی می شود؟ از یک نجس ناشی می شود، مگر چیزی که قذِر نیست می تواند مقذِّر باشد، چیزی که نجس نیست مگر می تواند منجّس باشد، پس باز فرض کردید که برخی از اشیاء هستند که نجاست اصلیه دارند طهارت اصلیه ندارند، پس چطور اولش می گوئید که هر چیزی طهارت اصلیه دارد مگر اینکه بدانی بر او نجاست عارض شده است، این لسان عرفی نیست، چون در این لسان فرض کرده اید برخی از اشیاء هستند که طهارت اصلیه که ندارند هیچ، بلکه سبب نجاست اشیاء طاهر هم می شوند، ولذا شما که نگفتید کل شئ ماعدای آن اعیان نجسه معروفه طاهرٌ، این را که نگفتید، ولذا این لسان لسان بیان طهارت واقعیه نیست}.

ثانیا: این غایت که غایت حکم است عرض کردم عرفا سبب تقیید موضوع لبا هم می شود، ولو خطاب از لحاظ ادبیات که حساب می کنیم بله حتی تعلم انه قذر قید نسبت است، اما در مرحله لبِّ مراد مولا که دیگر بحث ادبیات عرب نیست بلکه بحث مناسبات عرفی وفهم عرفی است، این تقیید می زند شئ را که کل شئ لاتعلم بقذارته نظیف و طاهر.

ولذا عمده اشکال به صاحب کفایه است که ظاهر کل شو نظیف به تنهایی اگر نبود حتی تعلم انه قذر بیان طهارت واقعیه هر شیئی بود، فقط اگر یک دلیل می گفت الخمر نجس او هم مفادش نجاست واقعیه بود تنافی پیدا می کرد با کل شئ طاهر، می شد کل شئ طاهر الا الخمر، وآن خمر واقعی مجهول الخمریة داخل در مخصص بود، و تمسک به عام در مورد خمر واقعی مشکوک تمسک به عام در شبهه مصداقیه بود.

وشاهد بر این مطلب این است که عرف کل شئ طاهر را اگر غایت نداشت که ظهور داشت در بیان طهارت واقعیه، با آن الخمر نجس در قوه خطاب واحد فرض می کند در کشف از مراد مولا، کانه مولا گفته کل شئ طاهر الا الخمر، آنوقت مرحوم آخوند جرأت می کرد که بگوید در خمر واقعی مجهول ومشکوک الخمریة او النجاسة ما تمسک می کنیم به عام و آن هم داخل می شود در کل شئ طاهر وبا جمع با این الخمر نجس حمل می کنیم آن را بر طهارت ظاهریه؟ قطعا این را نمی گفت.

پس اگر کل شئ نظیف به تنهایی بود دال بر طهارت واقعیه ذوات اشیاء بود و هیچ ربطی به حکم ظاهری نداشت، وحالا که در کنار حتی تعلم انه قذرٌ هست از اول ظهورش عوض شده، ظهورش در بیان طهارت ظاهریه است، این لسان تناسب با بیان طهارت واقعیه ندارد.

بله اگر راجع به یک شئ خاص مثل آب مثل نفت خطاب بیاید، بگوید نفت پاک است مگر بدانی نجس شده است، یا بگویند نفت پاک است مگر بدانی که ملاقات با نجس کرده است، اگر عبارت اینجور بود ما هم با صاحب کفایه همراهی می کردیم، می گفتیم مفاد این جمله دو حکم است نه سه حکم (مقداری همراهی می کردیم با صاحب کفایه که صاحب کفایه می گفت سه حکم است ما می گوئیم دو حکم است)، می گفتیم نفت پاک است تا بدانی نجس شده است، یعنی دال بر طهارت اصلیه نفت است مگر اینکه حادث و عارض بشود بر او نجاست، این می شود طهارت واقعیه نفت، و خود این خطاب متکفل این است که تا علم پیدا نکنی به حدوث قذارت آثار طهارت را بار کن.

ما معتقدیم این خطابهایی که در آنها علم اخذ شده است، مثل کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر، مفادش دو حکم است، مناسبت حکم و موضوع می گوید طلوع فجر واقعا شرط واقعی وجوب صوم هست، جواز اکل وشرب مغیی است واقعا به عدم طلوع فجر، این مناسبت حکم و موضوع هست که حمل می کند عرف لفظ علم لفظ تبین و امثال ذلک را بر طریقیت محضه نسبت به حکم واقعی، اما اگر ما شک داشتیم که طلوع فجر شده یا نه، همین خطاب کلوا واشربوا حتی تعلموا بطلوع الفجر خودش متکفل اصل مؤمّن است، نیاز به اصل مؤمّن پیدا کردن از خارج نداریم، به عنوان حکم ظاهری عرض می کنم، نه اینکه سحری بخوریم بعد معلوم بشود اذان صبح شده است بگوئیم روزه صحیح است و مجزی است، نخیر، به عنوان اصل مؤمّن می گوئیم آقا مولا خودش گفت بخورید بیاشامید تا بدانید طلوع فجر شده است، خوب اگر بنا بود در فرض شک در طلوع فجر احتیاط واجب باشد چرا فرمود حتی تعلموا بطلوع الفجل.

ما نمی خواهیم بگوئیم استعمال لفظ در دو معنا شده، نخیر، مدلول مطابقی این است که علم به طلوع فجر غایت جوار اکل و شرب است، ولکن مناسبات حکم و موضوع مصداق را تعیین می کند که قبل از طلوع فجر واقعی جواز اکل و شرب واقعی است، بعد از طلوع فجر و قبل از علم به آن جواز ظاهری است، اگر اباء کنید از این تصویر ما لااقل مدلول مطابقی اش حکم ظاهری است مدلول التزامی اش به مناسبات حکم و موضوع حکم واقعی است، مدلول مطابقی اش این است که تا علم به طلوع فجر پیدا نکرده اید جوار اکل وشرب است که حکم ظاهری است، عرف از این خطاب مدلول التزامی می گیرد به مناسبات حکم وموضوع که اکل و شرب واقعا زمان واقعی اش تا زمان طلوع فجر واقعی است.

آنوقت دو تا حکم را نتیجه می گیریم:

یکی اینکه اگر ما علم پیدا کردیم به طلوع فجر، کلوا واشربوا حتی تستیقنوا بطلوع الفجر، ما یقین پیدا کردیم به طلوع فجر، اما شیطان گولمان زد یک لیوان آب خوردیم، بعد یکی به ما گفت که دیگه آب نخوری که پنج دقیقه مانده به اذان صبح، این ساعت ما پنج دقیقه جلو است، گفتیم الحمد لله یقینمان به طلوع فجر جهل مرکب بود، خوب قطع این روز روزه ما صحیح خواهد بود وما مرتکب حرام واقعی نشده ایم، ولذا عرف به مناسبات حکم و موضوع با اینکه ما یقین داریم به طلوع فجر، اما می گوید چون واقعا طلوع فجر نشده بود حکم واقعی تابع واقع طلوع فجر است، از طرف دیگر آن کسی هم که شک دارد در طلوع فجر، به همین خطاب می تواند تمسک کند برای مؤمّن ظاهری، که آقا اگر بنا بود احتیاط کنیم در ظرف شک در طلوع فجر چرا مولا گفت کلوا واشربوا حتی تستیقنوا بطلوع الفجر حتی تعلموا بطلوع الفجر حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر؟.

یک نکته هم عرض کنم، ممکن است شما اینجا به ما بگوئید بسم الله، الماء کله طاهر حتی تعلم انه قذر، بگویئد این هم مفادش همین است که الآن بیان کردید، چرا اصرار دارید که کل شئ نطیف حتی تعلم قذِرٌ او قذُرَ والماء کله طاهر حتی تعلم انه قذرٌ او قذُرَ اینها مفادشان قاعده طهارت است؟ حالا کل شئ نظیف را گفتید چرا، چون لسان لسان بیان طهارت واقعیه نیست، اما الماء کله طاهر خوب یک نوع خاصی را که آب است در نظر گرفته گفته آب پاک است تا بدانی نجس شده است، خوب مفادش مثل یجوز الاکل والشرب فی لیلة شهر رمضان حتی تعلم بطلوع الفجر، چرا آنجا پذیرفتید که مفادش هم حکم واقعی است و هم حکم ظاهری ، اینجا هم بپذیرید.

می گوئیم اگر الماء کله طاهر حتی تعلم انه قذرٌ باشد که به صیغه مشبهه است نه به صیغه فعل ماضی، خوب ظاهر در بیان طهارت ظاهریه است، برای اینکه فرض کرده که بعضی از آبها نسند، آنوقت نمی شود بگوید هر آبی پاک است، حتی تعلم انه قذرٌ می گوید اگر دانستی که یک آبی نجس است، پس معلوم می شود که بعضی از آبها نجسند، پس چطور می گوئی هر آبی پاک است، این تنافی داخلی دارند، این ذیل قرینه می شود که صدر بشود طهارت ظاهریه، اما اگر باشد که الماء کله طاهر حتی تعلم انه قذُرَ، مثال نفت اینجور بود، می گفتیم النفت طاهر حتی تعلم بانه قذُرَ، قذرٌ که نگفتیم گفتیم قذُرَ، یا گفتیم النفط طاهر حتب تعلم بانه لاقی النجس، در ماء هم اگر الماء طاهر حتی تعلم انه قذُرَ اگر باشد خوب ممکن است بگوئیم این ظاهرش بیان طهارت اصلیه آب است تا بدانی که عارض شده و طاری شده بر او نجاست، خوب نجاست از خارج است دیگر از آب که نیست، نجاست از دم و بول و اینهاست، هر آبی پاک است تا اینکه بدانی نجس شده است، هر آبی طهارت اصلیه دارد، غایت طهارت واقعیه اصلیه اش واقع عروض قذارت و نجاست عرضیه است، وتا علم به این حدوث نجاست عرضیه هم پیدا نکردی بناء بر طهارت آن بگذار.

اقول: می گوئیم بله این بیان خوبی است اگر بود الماء کله طاهر حتی تعلم انه قذُرَ نه قذرٌ، چون اگر گفتی قذرٌ پس فرض کردی بعضی از آبها نجسند، شما که نگفتی بالعرض، گفتی هر آب یپاک است مگر بدانی نجسند، پس چه جور اول می گوئی هر آبی پاک است واقعا، اما اگر بگوئی حتی تعلم انه قذُرَ بله این می تواند بیان طهارت اصلیه واقعیه باشد برای هر آبی، ورافع این طهارت اصلیه عبارت خواهد بود از حدوث قذارت عرضیه واقعا، و علم به حدوث قذارت عرضیه هم تا پیدا نکنی اصالة الطهارة داری، البته این استصحاب نیست، چون یقین سابق و شک لاحقی در ان فرض نشده است، می شود جمع بین طهارت واقعیه اصلیه وقاعده طهارت عند الشک فی عروض النجاسة.

این حرف خوبی است، ولکن ثابت نیست که قذُرَ باشد، احتمال اینکه قذُرَ باشد یا قذرٌ باشد مساوی است.

وانگهی نکته ای بیان کنم، وآن این است که فرق است عرفا بین آب ونفت مثلا، در آب توهم نجاست اصلیه نمی شده عرفا، نروید مثال پیدا کنید برای ما مثل آب مقطر از بول وآب مقطر از آب متنجس، بگوئید اینها شک در طهارت اصلیه اش هست، توقع عرفی را می گویم نه مثالهای دقیق پیدا کردن، توقع عرفی نبود که آب نجاست اصلیه داشته باشد تا امام بیاید بفرماید هر آبی طهارت اصلیه دارد و این طهارتش می ماند تا زمان حدوث قذارت عرضیه، توقع عرفی این نبود تا امام بخواهند برای دفع این توهم بیایند بگویند که خیالتان راحت هر آبی طاهر بالاصالة است.

اما نفت می شود، نفت ممکن است از موجوداتی بوجود بیاید که میته هستند یا نجس بالذات هستند، بالاخره جای توهمش هست که کسی فکر کند که نفت نجس است، آنجا خیلی ظهور عرفی قوی است که هر نفتی پاک است تا بدانی ملاقات با نجس کرده است، یا تا بدانی نجس شده است، آن با کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض فرقی نمی کند، این محصل عرائض ما.

اما ایرادهایی که به صاحب کفایه گرفته اند در استفاده طهارت واقعیه وقاعده طهارت از کل شئ نظیف، حالا کار نداریم که از حتی تعلم انه قذر استفاده استصحاب کرد او ایرادهای خودش را دارد، رسیدیم به ایراد مرحوم نائینی:

مرحوم نائینی فرمود جمع بین حکم ظاهری و واقعی در جعل واحد ممکن نیست، چون حکم ظاهری در طول حکم واقعی است، نمی شود دو حکمی را که در طول هم هستند با جعل واحد ایجاد کرد.

مرحوم آقای خوئی فرمود که بنابر مسلک مشهور که انشاء ایحاد المعنی باللفظ است اشکال مرحوم نائنی وارد است، اما بنابر نظر ما که انشاء اعتبار و ابراز است، چه اشکالی دارد مولا اعتبار کند طهارت واقعیه را لکل شئ و طهارت ظاهریه را للشئ المشکوک الطهارة، با یک ابراز هر دو را ابراز کند که کل شئ نظیف.

به این فرمایش آقای خوئی آقای صدر اشکال گرفته، فرموده یا این است که خطاب ائمه را ظاهر در إخبار می گیریم یا ظاهر در انشاء می گیریم، اگر خطابات ائمه را ظاهر در اخبار بگیریم اصل اشکال مرتفع می شود حتی بنا بر مسلک مشهور، چون دیگر کل شئ طاهر جمله خبریه است، امام دارد خبر می دهد از ثبوت طهارت در شرع الهی، خوب خبر است دیگر، خبر می دهد از ثبوت طهارت واقعیه برای اشیاء وطهارت ظاهریه برای اشیاء مشکوک الطهارة، مثل اینکه شما خبر دادید از وجود یک علت و یک معلول، اینکه اشکالی ندارد.

پس اشکال در صورتی پیش می اید که ما بگوئیم خطابات شرعیه ای که در روایات است کنیم بگوئیم اینها ظهور دارند در انشاء، خوب جناب آقای خوئی! ظهور اینکه امام صادق علیه السلام فرمود کل شئ نظیف در انشاء اگر باشد که هست چه فرق می کند، خوب با یک جمله انشائیه بخواهند ابراز کنند دو اعتبار طولی را این هم خلاف ظاهر است، این هم شبیه استعمال لفظ در اکثر از معناست، بعت هذا الشئ را استعمال کنیم راجع به دو معنا، هم بگوئیم مرادمان از بعت بیع این هست و هه اجاره آن مثلا، یا مراد از اشتریت هذا الشئ هم شراء آن هست و هم اجاره آن مثلا، این بگوئیم دو اعتبار طولی است با یک مبرز ابراز می کنیم، این استعمال لفظ در اکثر از معنا می شود، ولذا این بیان آقای خوئی تمام نیست.

اقول: به نظر ما روایات ائمه ظهورش در انشاء نیست، این اشتباه است که اصل مسلم رگفته اند متأخرین که بیانات ائمه ظهور دارد در انشاء، نخیر شأن ائمه إخبار است از احکام الهیه، چه انشائی؟ چه ظهور دارد که امام صادق علیه السلام وقتی می فرماید کل شئ طاهر دارد جعل می کند؟ مگر ظهور روایات ائمه این است که در مقام انشاء و جعلند؟ در مقام إخبار از احکام الهیه اند، لذا اینکه اصل مسلم گرفته اند که ظهور روایات ائمه در انشاء است و طبق این ظهور اشکال کرده اند این تمام نیست، بقیة الکلام انشاء الله فردا.